

در باب اسپینوزا

نامه‌ای به ردا بنسمایا^۱

ژیل دلوز

ترجمه محمد مهدی اردبیلی

من در اینجا مقالات بسیار سطح بالایی را مشاهده نمودم که به من اختصاص داشتند و بنابراین از این اقدام [مجله] لندماينز^۲ بسیار مفتخرم. مایل هستم با جای دادن همه مقالات مزبور، با نام اسپینوزا، به آنها پاسخ دهم و، در صورت امکان، مسئله‌ای را درباره‌ی وی بازگو کنم که توجه مرا به خود جلب نمود. این راهی برای، به اصطلاح، «سهیم شدن» در این اقدام خواهد بود.

به گمان من، فیلسوفان بزرگ در عین حال «صاحب سبک‌هایی» برجسته نیز هستند. با توجه به اینکه یک اصطلاح فلسفی، جزئی از یک سبک است، [یعنی] از سویی مدخلی برای اصطلاحات جدید محسوب می‌شود و از سوی دیگر معنایی نامتعارف به اصطلاحات متداول می‌بخشد، سبک همواره موضوعی مربوط به «نحو»^۳ است. اما [خود] نحو [نیز] نوعی تغییر شکل به سوی امری است که نه تنها نحوی نیست، حتی زبان‌شناختی نیز محسوب نمی‌شود و، در واقع، خارج از زبان است. در فلسفه، نحو تغییر شکل در جهت حرکت مفاهیم است. اکنون دیگر مفاهیم صرفاً در میان سایر مفاهیم (در فهم فلسفی) انتقال نمی‌یابند، بلکه در میان چیزها و در بطن ما نیز به حرکت می‌پردازند. آنها ادراکات و تأثرات^۴ نوینی را برای ما به ارمغان می‌آورند که با فهم غیر فلسفی متعلق به فلسفه هم ارز است. و فلسفه عیناً به همان میزان که نیازمند فهم فلسفی است، به فهم غیر فلسفی نیز محتاج است.

به همین دلیل است که فلسفه واجد رابطه‌ای ذاتی با غیر فیلسوفان بوده، آنها را نیز مورد ملاحظه قرار می‌دهد. آنها حتی برخی اوقات می‌توانند به طور مستقیم به فهمی نسبت به فلسفه نائل شوند که بر فهم فلسفی مبتنی نباشد. در فلسفه، فهم در راستای سه قطب متفاوت تغییر شکل می‌یابد: مفاهیم، یا طرق نوین تفکر؛ ادراکات، یا طرق نوین مشاهده؛ و تأثرات، یا طرق نوین احساس. اینها تثلیث فلسفی هستند؛ در اپرای فلسفه، برای فهم حرکت اشیا، به هر سه نیاز است.

[اما] این مسائل چه ارتباطی به اسپینوزا دارد؟ به ظاهر با توجه به زبان لاتین حقیقتاً مدرسی کتاب اخلاق^۵، به نظر می‌رسد که وی به هیچ وجه واجد هیچ‌گونه سبکی [مخصوص به خود] نیست. اما می‌باید مراقب افرادی بود که ظاهراً «هیچ سبکی ندارند». [چرا که] همان‌گونه که پروست خاطر نشان می‌سازد، آنها غالباً برجسته‌ترین صاحبان سبک هستند. کتاب اخلاق، در وهله نخست، جریان بی‌وقفه‌ای از تعاریف، قضایا، براهین و نتایج فرعی را آشکار می‌سازد که شرح و بسطی بی‌نظیر از مفاهیم را به دست می‌دهد؛ جریانی مقاومت‌ناپذیر و لاینقطع، آرامشی باشکوه و عظیم. با این همه، در تمام مدت، پراتنزهایی وجود دارند که به صورت مستقل، به طور منفصل و با ارجاع به همدیگر، به یک‌باره در کسوت scholia (حاشیه) ظاهر گشتند و به طرزی بی‌امان در قالب رشته آتش‌فشانی ناآرام فوران نمودند؛ به طوری که همه تمایلات با سروصدا در جنگی وارد شدند که سرخوشی علیه غمگینی، اندوه و ملال به راه انداخته بود. شاید حواشی مزبور، در ظاهر، برای شرح و بسط مفهومی همه‌جانبه مناسب به نظر برسند. اما، در حقیقت چنین نیست. آنها بیشتر همانند نوعی اخلاق ثانوی هستند که به موازات اولی، اما با ضرب‌آهنگ و طنینی

پارادوکس اسپینوزا
 بدین نحو است که
 با وجود اینکه وی
 فلسفی ترین فیلسوفان و،
 از برخی جهات،
 ناب‌ترین آنهاست،
 در عین حال فیلسوفی است
 که بیش از دیگران به امور
 غیر فلسفی توجه داشته و
 جدی‌ترین شکل ممکن از
 فهم غیر فلسفی را
 برمی‌انگیزد.



اسپینوزا



کاملاً متفاوت پیش می‌روند، و حرکت مفاهیم را در کل نیروی تأثرات منعکس می‌کنند. و سپس، زمانی که وارد کتاب پنجم می‌شویم، سروکله سومین اخلاق نیز پیدا می‌شود. زیرا اسپینوزا خاطرنشان می‌سازد که، تا این مقطع، وی نظراتش را [تنها] از منظر مفاهیم مطرح کرده بود، اما هم‌اکنون سبکش را تغییر داده، به‌طور مستقیم و شهودی به زبان ادراکات محض سخن می‌گوید. در این مقطع نیز می‌توان گمان کرد که وی همچنان مشغول اثبات امور است. اما، به‌طور قطع، وی [دیگر] به همان شیوه [سابق] عمل نمی‌کند. رشته استدلال همچون آذرخشی از میان شکاف‌ها می‌جهد، و به‌طور سر بسته، تلویحی و خلاصه‌شده پیش می‌رود و در درخشش‌های کوبنده و خیره‌کننده بسط می‌یابد. این [روند]، دیگر نه همچون جریان یا امری جاری در زیر سطح، بلکه بیشتر همانند آتش [به‌یک‌باره مشتعل می‌شود]. با وجود اینکه اخلاق سوم صرفاً در پایان کتاب نمایان می‌گردد، همواره از آغاز به همراه دو اخلاق دیگر در کتاب حضور داشته است.

این همان سبکی است که زبان لاتینی به‌ظاهر آرام و ساکن اسپینوزا را تحت تأثیر قرار می‌دهد. وی سه [قسم] زبان را، به شکلی پیچیده، در زبان به‌ظاهر ساکن و خاموشش به کار می‌بندد؛ نوعی درهم‌تافتگی سه‌گانه. اخلاق، نه تنها کتاب مفاهیم (نوع دوم دانش)، بلکه کتاب تأثرات (نوع نخست) و ادراکات (نوع سوم) نیز محسوب می‌شود. بنابراین پارادوکس اسپینوزا بدین نحو است که با وجود اینکه وی فلسفی‌ترین فیلسوفان و، از برخی جهات، ناب‌ترین آنهاست، در عین حال فیلسوفی است که بیش از دیگران به امور غیر فلسفی توجه داشته و جدی‌ترین شکل ممکن از فهم غیر فلسفی را برمی‌انگیزد.

به همین دلیل، هر کسی، حتی اگر مفاهیم مدنظر اسپینوزا را به سختی درک کند، می‌تواند بدون هیچ قید و شرطی [آثار] اسپینوزا را بخواند، بسیار تحت تأثیر آن قرار گیرد و یا از آن پس امور را یکسره متفاوت از پیش دریابد. از سوی دیگر [ممکن است] که یک مورخ فلسفه، که صرفاً مفاهیم [فلسفی] مدنظر اسپینوزا را می‌فهمد، از درک تمام و کمال وی عاجز باشد.

همان‌گونه که یاسپرس خاطرنشان می‌سازد، برای دست یافتن به همان نقطه معین، ما بعینه محتاج هر دو بال (فلاسفه و غیر فلاسفه) هستیم. و به منظور صورت بخشیدن به یک سبک، یعنی پرنده آتش، به هر سه بال، و نه چیزی کمتر، نیاز است.

پی‌نوشت‌ها

۱. این مقاله ترجمه‌ای است از:

Gilles Deleuze, "LETTER To REDA BENSMAIA, ON SPINOZA", in *Negotiation*, 1972 – 1990, translated by: Martin Joughin, Columbia University press, 1995.

1. Lendemains. 2. Syntax. 3. Affects. 5. Ethics.